

امیر عباس هویدا و راز انقلاب ایران

منصور مصلحی

The Persian Sphinx

Amir Abbas Hoveyda And

The Riddle of The Islamic Revolution

Mage Publishers, Washington, D. C.,

399 pages, \$ 29.95

● معمای هویدا

● تألیف: دکتر عباس میلانی

● چاپ اول: اردیبهشت ۱۳۸۰

● نشر آتیه - نشر اختران

● ۵۷۶ صفحه - ۳۵۰۰ تومان

۲۴۹

شرح حال نگاری در تاریخ معاصر ایران درخت میوه تازه کاشته شده کم باری است که هنوز میوه مطلوبی بیار نیاورده است. در دوران پیش از انقلاب به دلایل سیاسی - همه چیز در وجود یک نفر خلاصه می شد - امکان نوشتن شرح حال وجود نداشت. در سال های بعد از انقلاب که این امکان بوجود آمد، دو گروه شرح حال به بازار کتاب عرضه شده است: شرح حال دولتمردان قبل از انقلاب و شرح حال سرکردگان انقلاب. در گروه اول کارهای مسعود بهنود و محمود طلوعی، هر چند شتابزده هستند و به شیوه تحقیقی نوشته نشده اند، می توانند مایه کار برای نویسندگان دیگر باشند. در همین گروه تعدادی شرح حال عرضه شده است که بیشتر جنبه ادعائیه و سرمقاله دارند: نظیر شرح حال هویدا نوشته خسرو معتضد. این کتاب قطور دو جلدی را براحتی می توان در حجمی کمتر از نصف آن عرضه کرد بدون اینکه از مطالب جدی و سودمند آن چیزی کاسته شده باشد.

این کتاب سرسری و شتابزده نوشته شده و به چاپ رسیده است و به همین جهت پر است از غلط های املائی و انشایی و چاپی و این سوای درهم پاشیدگی مطالب است. به گمان من اگر ناشران کتاب در ایران - دست کم اکثریت آنها - کوچکترین احترامی برای خواننده قائل بودند، زحمت حداقل ویراستاری و صرف حداقل وقت در برطرف کردن غلط های چاپی را بخود می دادند. من بهیچوجه قصد نقد کتاب خسرو معتضد را ندارم، چون عقیده دارم کتاب به زحمت

خواندش نمی‌ارزد، چه رسد به نقد کردن آن.

این را قبول ندارم که کمی تعداد خواننده و گرانی وسایل چاپ امکان عرضه یک کتاب خوب را از بین برده است. چون در میان انبوه کتاب‌های مغلوط و کم ارزش، کارهای ارزنده‌ای هم به بازار می‌آید. آنچه اکثر ناشران و نویسندگان کم دارند، بیشتر از آن که پول و سرمایه باشد، علاقه، تخصص حرفه‌ای، و پشتکار است.

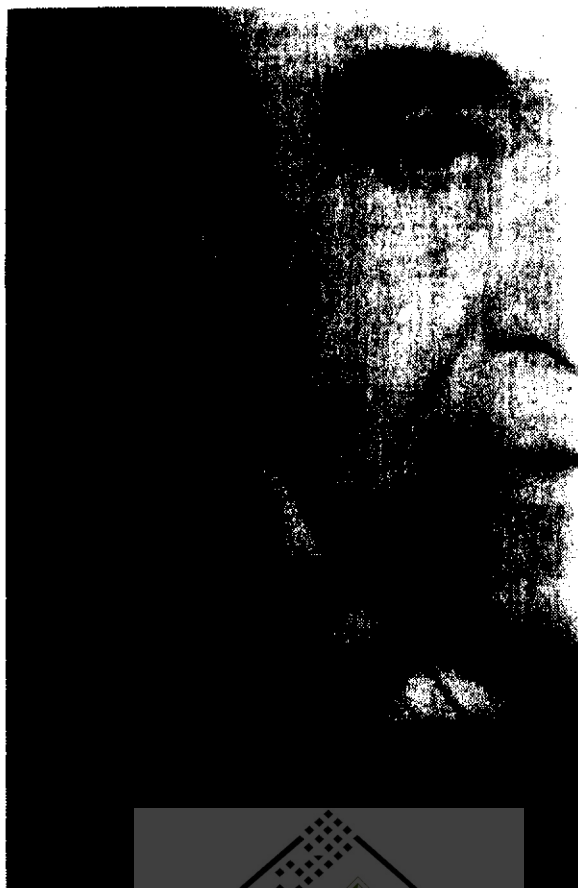
به گروه دوم شرح حال نگاری بعد از انقلاب ایرادی نیست: پول و کاغذ در اختیار آنها است و در نتیجه آثاری به بازار آمده است نظیر شرح حال دو جلدی علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی که بجای عرضه به بازار، می‌بایستی بخشی از شجره‌نامه خانواده باشد.

در چنین شرایطی برای کسی مثل من که سال‌ها بهبوده در میان شرح حال نامه‌های مربوط به تاریخ معاصر ایران به دنبال کتاب با ارزشی بوده است، «چهره مرموز ایرانی» The Persian Sphinx نوشته عباس میلانی یک کتاب خواندنی با ارزش است. میلانی این کتاب را بعد از مدتها مطالعه، تحقیق و مصاحبه، در شرح حال امیرعباس هویدا به زبان انگلیسی منتشر کرده است. تا آنجا که من می‌دانم کتاب میلانی اولین شرح حال نگاری یا بیوگرافی مربوط به تاریخ معاصر ایران است که به شیوه تحقیقی و علمی نوشته شده است. اشکال میلانی در اینست که بعد از سال‌ها در صف مخالفان بودن، و هیچگاه در صحنه واقعی زندگی سیاسی و اجتماعی ایران نبودن، هنگامی که به مطالعه زندگی هویدا می‌پردازد و پای صحبت سرکردگان رژیم پهلوی دوم می‌نشیند، به همان دامی می‌افتد که خیلی‌ها افتادند. در مقدمه می‌نویسد:

«... او - هویدا - در اوج مبارزه تاریخی ایران زیست، مبارزه میان تجدد و سنت، میان جهان شمولی غربی و انزواطلبی ایرانی، میان سنت‌گرایی مذهبی و دین‌جدایی و سرانجام میان یک جامعه مردمی و دموکراتیک از یک طرف و سلطه‌گرایی حکومتی از سوی دیگر. او مظهر امیدها و خواسته‌ها، موفقیت‌ها و ناکامی‌های تمام آن نسل غالباً تحصیل کرده در غرب و تکنوکرات‌هایی بود که می‌خواستند ایران را از دایره فقر و خفقان بیرون آورند و از چنگال سنت رها سازند.»

این تکنوکرات‌های اصلاح طلب با ساواک، حکومت یک حزبی رستاخیز، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و یک حکومت تک نفری می‌خواستند به این هدف‌ها برسند؟

به گمان من شکست هر جنبشی، نادرست بدون طرح و برنامه و اجرای آن جنبش را ثابت می‌کند.^۱ گذشته از این کسانی که در آن سال‌ها در ایران می‌زیستند و درگیر مسائل اجتماعی و



حکومتی بودند خوب می دانند که اصلاً چنین قصدی وجود نداشت. قصد خرج کردن و ثروتمند شدن بود. اگر هم قصد خیری وجود داشت در چهارچوب برنامه ریزی نبود، فوری بود. اسدالله علم در مصاحبه‌ای گفته بود حتی یک پترو دلار هم در بیرجند - زادگاهش - خرج نشده است. میلانی با برداشت نادرستی کار شرح حال نگاری را شروع کرده است ولی روحیه تحقیقی و علمی اندیشی او باعث شده است که کتابش ارزشمند از کار درآید. چون در بسیاری از موارد عقاید شخصی خود را در ارائه واقعه‌ها و واقعیت‌های تاریخی دخالت نداده است. کتاب او برآستی به خواندنش می‌ارزد.

در گپ‌ها دار خواندن شرح حال هویدا خسرو معتضد و «چهره مرموز ایرانی» نوشته عباس میلانی، به کتاب دیگری در زمینه شرح حال هویدا یا بواقع شرح آخرین ماه‌های عمر او دست یافتم به نام «بازداشت هویدا» نوشته سعیده پاکروان دختر سرلشگر پاکروان - یکی از رؤسای سابق ساواک - به زبان انگلیسی. این کتاب که ساده و صمیمانه نوشته شده شامل دو بخش است. بخش اول پنج مصاحبه را در بر می‌گیرد که توسط نویسنده با پنج نفر از کسانی صورت گرفته که در ماه‌های آخر عمر حکومت شاه مورد مشورت او بوده‌اند. موضوع مصاحبه جلسه‌ای است در حضور شاه که در آن مصاحبه شونده‌گان نظرشان را در مورد بازداشت هویدا ابراز می‌کنند. نام‌ها مستعار است ولی شناختن پیراسته وزیر سابق، رضا قطبی مدیر عامل سازمان

رادیو تلویزیون ملی ایران و سرلشگر پاکروان پدر نویسنده کار دشواری نیست.
قسمت دوم شامل هفت «خاطره» داستان کوتاه است که برخی از آنها اولین داستان‌های کوتاه نابوکف را به خاطر می‌آورند.
نویسنده براحتی نظرش را نسبت به وقایع و افراد بیان می‌کند که این خود در دنیای پر پیچ و خم نوشته‌های فارسی موهبتی است.

۲

امیرعباس هویدا یکی از پیچیده‌ترین و ناشناخته‌ترین چهره‌های دوران حکومت پهلوی دوم است. این مرد که برخاستگاه خانوادگی، تربیت و تحصیلاتش میبایستی نظیر برادرش - فریدون - از او ساخته باشد، تقریباً ناخواسته نخست وزیر شد و طولانی‌تر از هر کس دیگری در تاریخ معاصر ایران بر سر این کار باقی ماند.

هویدا در یکی از بحرانی‌ترین زمان‌های حکومت پهلوی دوم، بعد از آنکه نخست وزیر وقت در برابر ساختمان مجلس بضرر گلوله از پای درآمد، بدستور شاه از وزارت دارایی به کاخ نخست وزیر رفت، در حالیکه همه او را «نخست وزیر موقت» می‌دانستند.

دکتر عدل و معاونش دکتر اصلانی که هر دو جراح بودند و در آن زمان من در بیمارستان رضا پهلوی انترن‌شان بودم، بی‌پرده‌پوشی می‌گفتند «سپردن منصور بدست تیمی که اختیار دار اصلیش دکتر شاهقلی - جراح پلاستیک - بود، به نوعی «محکومیت به مرگ» شبیه است.» عباس میلانی در بخش نهم کتابش ماجرای ترور منصور و درمان او و مرگش و نیز حوادث بلافاصله بعد از آن را بسیار دقیق نقل کرده است. به ویژه شعر کوتاهی که از «تی. اس. الیوت» در زیر عنوان این فصل آمده، تصویر روان‌کاوانه دقیقی از هویدا بدست می‌دهد. من چون قصد ترجمه کتاب میلانی را ندارم فقط به ذکر مکان مطالب مورد اشاره در کتاب بس می‌کنم. منصور در همان مدت کوتاه نخست وزیریش نشان داده بود که می‌خواهد یک دکتر امینی مدرن باشد و نیز همانند او، عصایش برای بالا رفتن از پله‌های ترقی، ساخت و اشنگتن بود. او می‌خواست بیشتر از حد ممکن یک نخست‌وزیر مستقل باشد و این رفتاری بود که شاه را سخت‌گرا می‌آمد. منصور در واقع به شاه تحمیل شده بود و پهلوی دوم همانند ماکیاول، برای رسیدن به هدف، استفاده از هر وسیله‌ای را دست کم قابل قبول می‌دانست. هویدا که از شرکت نفت به وزارت دارایی رفته بود، هم در جلسه‌های کانون مترقی و بعد حزب ایران نوین و هم در جلسه‌های کابینه به منصور و شاه نشان داده بود که فرمانبرداری را برمی‌تابد. و شاه که بقول میلانی در پانزده سال اول سلطنتش بوسیله رهبران کشورهای خارجی و نیز نخست‌وزیران



متکی به خود سخت تحقیر شده بود، کسی را بهتر از هویدا نمی توانست بیابد که در یکی از سال های آخر نخست وزیریش در مصاحبه ای با مجله اکسپرس چاپ پاریس گفته بود: «من منشی اعلیحضرت هستم.»

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

میلانی در بخش دوزادهم شرح حال نامه هویدا، آنجا که به ذکر روابط او با اردشیر زاهدی - وزیر امور خارجه - و نقش شاه در اختلاف بین آن دو می پردازد، به درستی و روشنی نشان می دهد که شاه سخت دیکتاتور بود و سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» را دنبال می کرد، زاهدی تربیت و مبادی آداب بودن را ضروری نمی دانست و هویدا برای حفظ نخست وزیری هر تحقیری را می پذیرفت. هویدا برخلاف انتظار خودش، همه مردم و شاید حتی شاه، ۱۳ سال بر سر کار ماند. بعد از او جمشید آموزگار، جعفر شریف امامی و غلامرضا ازهاری و شاپور بختیار به نخست وزیری رسیدند. اما در این نکته تردیدی نیست که این در دوران نخست وزیری هویدا بود که زمینه برای پیروزی انقلاب اسلامی فراهم آمد.

چرا مردی که ادیب بود، سیاست، تاریخ و فلسفه را خوب می شناخت، جهان دیده بود. در بیروت، لندن، بروکسل و پاریس درس خوانده بود، کار کرده بود و سال های جنگ را در اروپا دیده بود - کسی که ایران را می شناخت و دوست می داشت، مردم دار بود، بلند پرواز نبود، دزد نبود و در پی جاه و جلال نمی دوید، تأثیری چنین منفی در تاریخ کشورش بر جای نهاد؟ چرا او

بیشتر از هر شخصی سبب از هم پاشیدگی نظام شد؟

بررسی تاریخ نزدیک به چهل ساله حکومت «پهلوی دوم» یکی از جالب‌ترین و در عین حال دشوارترین بخش‌های تاریخ ایران است که احتیاج به کاوش‌ها و نوشتن‌های فراوان دارد. عباس میلانی با نوشتن شرح حال مدون امیرعباس هویدا گام مؤثری در این زمینه برداشته است. بررسی کتاب او و نقد آن به قصد خرده‌گیری و دست کم گرفتن کارش نیست. کار عباس میلانی گامی است در راه این شناسایی و نقد کتابش قدمی است در راه بهتر شناختن خود.

**

میلانی فصل اول کتابش را به شرح دوران زندانی شدن هویدا در آغاز حکومت جمهوری اسلامی اختصاص داده است. انتخاب «شاهد عینی» برای ماجراهای تاریخ و میزان تکیه به گفته‌هایشان و اعتماد به اقوالشان یکی از مهم‌ترین جنبه‌های تاریخ‌نویسی و شرح حال‌نگاری است.

در آن قسمت از شرح حال امیرعباس هویدا که به اسارتش و اعدامش مربوط می‌شود، عباس میلانی با اعتماد کامل گفته‌های ابوالحسن بنی‌صدر را نقل می‌کند و برای تأیید از گوشه و کنار مدرک می‌آورد و این برای کسانی که آشنایی دور یا نزدیکی با بنی‌صدر دارند، ایجاد نگرانی می‌کند.

آشنا تر شدن با ویژگی‌های اخلاقی بنی‌صدر می‌تواند معیاری برای معتبر شمردن نقل قول‌هایش شود که خود گامی است در راه معتبرتر بودن تاریخ‌نویسی و شرح حال‌نگاری‌های این دوران.

بنی‌صدر - برخلاف هویدا - دچار بیماری «خود بزرگ بینی» است. میلانی از قول بنی‌صدر می‌نویسد: هنگامی که ایران را برای ادامه تحصیل در فرانسه ترک می‌کردم، او - یعنی هویدا - تنها کارمند رسمی رژیم بود که برای خدا حافظی به دیدارش رفتم.

بنی‌صدر، هنگامی که ایران را برای ادامه تحصیل ترک می‌کرد یک «هیچکس» واقعی بود. ولی از گفته‌اش چنین برمی‌آید که همه سرکردگان رژیم انتظار دیدار خدا حافظیش را داشته‌اند و او همه آنها را محروم گذاشته است، جز هویدا! اتکاء به گفته‌های بنی‌صدر و نادیده گرفتن منابع دیگر برای بخش اول کتاب، نقص بزرگ این قسمت از کتاب است.

در همین بخش کتاب گفته می‌شود که هویدا بخاطر اطمینان به بیگناهی‌اش و یا به اتکای نفوذ دوستانش در اروپا و آمریکا «قرار را بر فرار» ترجیح می‌دهد. او خود را بی‌گناه می‌داند، چون فکر می‌کرد یکی از پیچ و مهره‌های ماشین حکومت پهلوی دوم بوده است و هرکس دیگر هم که بجای او بود، همان می‌کرد. گمان هویدا این بود که در یک محاکمه علنی تبرئه می‌شود.



● دکتر عباس میلانی

ولی نه حتی از دید یک حکومت انقلابی و اسلامی، بلکه در معیارهای غربی هم، بسیاری از آنچه در دوران ۱۳ ساله حکومت هویدا رخ داده بود، محاکمه و مجازات می‌طلبید. نقش نخست وزیر، مطابق قانون اساسی مشروطیت ایران، آن نبود که هویدا بازی می‌کرد. نخست وزیر در برابر مجلس مسئول بود. نخست‌وزیر مسئول کارهای وزرا و معاونانش بود. در حالیکه هویدا این چنین نبود. او اهل تسلیم بود، اهل این بود که تعداد هر چه بیشتری را، بهر قیمتی، راضی نگاه دارد، اهل این بود که وضع موجود را حفظ کند.

میلانی این نکته را درست می‌گوید که «هویدا همه چیز را قابل خریدن می‌دانست» و از آن جمله درستکاری و شرافت را. او هر فشار و خفتی را می‌پذیرفت چون نمی‌خواست آرامش زندگی و لذت مطالعه را از دست بدهد. هویدا تجسم عینی «تسلیم پذیری» بود.

البته ناتوانی در برابر قدرت دیکتاتور منشانه شاه هم علت دیگری بود. ولی فراموش نکنیم که کسان دیگری هم زیر این فشار قرار داشتند و بجای تسلیم خود را کنار کشیدند، نظیر انتظام، امینی و جم. هویدا از بسیاری تصمیم‌های حکومتی بی‌خبر بود. وزیران گزارش‌های کار را به شاه می‌دادند و میلانی این «لولوی سرخرمن» بودن هویدا را به روشنی در کتابش نشان داده است، ولی سعی می‌کند از آن یک خصلت منفی نسازد. به یکی از این بی‌خبری‌ها اشاره می‌کنم.

زمانی که حزب‌های مردم و ایران نوین به اصطلاح «زندگی سیاسی» جامعه ایران را شکل

می دادند، هویدا اکثریت یعنی ایران نوین بود و این حزب روزنامه صبحی به همین نام داشت و حزب مردم روزنامه‌ای به نام مردم.

سردبیری روزنامه مردم را به غلامحسین صالحیار سپرده بودند که یکی از نادر سردبیران ورزیده ایران بود و من از او فراوان آموخته بودم. روزنامه ایران نوین را کس یا کسانی اداره می کردند که در این کار ورزیدگی نداشتند. هویدا که خود زمانی اداره کننده مجله «کاوش» بود، در صدد برآمده بود که این نقص را جبران کند. معاون نخست وزیر مرا در دفترش خواست. به آنجا رفتم گفت به دستور هویدا با کسانی که اسم هایشان را به او داده است، مصاحبه می کند تا یکی را به عنوان سردبیر روزنامه ایران نوین برگزینند.

درست ۴۸ ساعت بعد، شاه انحلال دو حزب مردم و ایران نوین و ایجاد حزب رستاخیز را اعلام کرد. نکته اینکه هویدا نخست وزیر و دبیرکل حزب ایران نوین از این تصمیم خبر نداشت. در واقع دسترسی او به شاه از یک منشی هم کمتر بود. غرض در اینجا ارزیابی روش حکومتی شاه نیست. قصد نشان دادن این است که هویدا فقط یک اجراکننده بود که هیچ دستوری را زیر سؤال نمی برد - شاید در ذهنش چنین می کرد - و به طور یقین با توجه به هوش و درایتش و تمایل ذهنی لیبرالش با بسیاری از این تصمیمها مخالف بود. چرا استعفا نمی داد و چرا بره وار دستورها را اجرا می کرد، سوالی است که عباس میلانی سعی در یافتن پاسخش کرده است.

هویداگاه این مخالفت و ناخشنودی را بسیار زیرکانه نشان می داد. در یکی از سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۴، در یک جلسه کنفرانس آموزشی در رامسر - بعد از ظهر پنجشنبه‌ای - شاه وقتی پیش نویس قطعنامه کنفرانس را سرسری نگاه کرد برآشففت و جمله‌ای شبیه این گفت که «بعد از این همه راهنمایی من، این ترهات چیست که سر هم بافته اید؟ در روزهای تعطیل پیش نویس را اصلاح کنید» در جلسه بعد یک نفر فرمان شاه را به هویدا که در جلسه قبل حضور نداشت گفت و او بعد از نگاهی سریع به پیش نویس به مضمونی شبیه این نظرش را بیان کرد که «پیش نویس خوب است و تقریباً همه مطالبش همانست که اعلیحضرت فرموده اند.»

هویدا در نقش یک «اجراکننده بی نظر و بی عقیده» راحت و آسوده بود و این با خلق و خوی درویشانه اش جور در می آمد. او هیچ زمانی روی رئیس ساواک یعنی - نصیری - کوچکترین نفوذی نداشت. حال آنکه رئیس ساواک از نظر اداری معاون او بود.

این مرد ادیب، زبان دان و کتاب خوان گمان می برد که با سکوت و عدم دخالت در اموری که به نظرش نادرست می آمدند، همه بار مسئولیت را از شانه برداشته است و به همین سبب هم در روزهای انقلاب فرار نکرد و تسلیم شد.

میلانی در کتاب خود معتقد است که خیلی از انقلابی‌ها و مذهبی‌ها به خاطر دریافت پول به

هویدا مدیون بوده‌اند. این نتیجه‌گیری اشتباه محض است به چند دلیل:

پولی که دولت به برخی از مذهبی‌ها می‌داد، ثروت شخصی هویدا نبود که بابت پرداختش طلبکار شود. این تنها در کشورهای «دیکتاتور زده» است که می‌گویند: «... دانشگاه ساخت، جاده کشید، مدرسه ایجاد کرد». این «سازنده‌ها!» فقط کارمندانی هستند که در رده‌های بالا قرار دارند و خرج بودجه‌های کلان‌تری را نظارت می‌کنند.

پولی که دولت از طریق سازمان اوقاف به برخی از مذهب‌یون می‌پرداخت، به سازمان‌ها و افراد مذهبی اهدا شده بود و دولت فقط ناظر بر پرداخت بود و در واقع این نظارت را به زور تصاحب کرده بود تا از آن به عنوان وسیله فشار بر محافل مذهبی استفاده کند.

ما باید یاد بگیریم که دولت و کارمندانش - در هر سطحی - با انجام وظایف‌شان ایجاد دین نمی‌کنند. میلانی در نقش وکیل مدافع، نه شرح حال نگار، گاه از جاده منطق بیرون می‌افتد. در بخش اول به مصاحبه Ockrent با هویدا در زندان اشاره می‌کند، این را می‌پذیرد که هویدا در برابر مطبوعات غرب، با توسل به حربه‌هایی که هیچ‌برای‌ی ندارند - عشق ملت به شاه، ویژگی صحنه سیاسی ایران - نقض ابتدایی‌ترین حقوق بشری را در دوران شاه انکار کرده است. میلانی با تکیه بر این انکار او را قربانی می‌داند. میلانی می‌نویسد: «Hoveyda was a victim himself» جمله بسیار دزست‌تر اینست:

«Hoveyda was a victim of himself»

او خود را «بلاگردان» هر دو رژیم می‌داند که شاید هم درست بود. میلانی در بخش دوم کتاب به گذشته خانوادگی، تولد، کودکی و سال‌های تحصیل هویدا در دمشق، بیروت، و اروپا می‌پردازد. از آنچه میلانی بدست می‌دهد چنین پیداست که عشق به مطالعه خیلی زود در امیرعباس که محصل برجسته‌ای نیست، ریشه می‌گیرد و «رفیق بازی» از همان آغاز، به عنوان یکی از خصلت‌های بارز اخلاقی او رشد پیدا می‌کند.

میلانی سال تولد هویدا را که دقیقاً ضبط نشده است، ۱۹۱۹ ذکر می‌کند که با توجه به تاریخچه تحصیلی او، ۱۹۱۷ یا ۱۹۱۸ به واقعیت نزدیک‌تر می‌نماید.

در اینجا نکته مهم سال تولد هویدا نیست. نکته مهم اینست که هویدا بعدها - در دوران نخست‌وزیری‌اش، به ویژه به همجنس‌بازی و بهایی بودن شناخته شد - لغت «متهم» را بر خلاف نوشته‌های فارسی به کار نمی‌برد. چون برای هیچکس این حق را قائل نیستم که کسی را به خاطر بهایی بودن یا همجنس‌باز بودن «متهم» قلمداد کند. ولی نباید فراموش کرد که در ایران ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ و طبیعتاً بعد در اوایل جمهوری اسلامی این هر دو گناه‌هایی هستند که می‌توانند شخص را تا لب پرتگاه مرگ ببرند و حتی او را در آن سرنگون کنند.

و بهر حال یک رهبر دوراندیش - چه انتخابی و چه دیکتاتور - نمی‌بایستی در ایران کسی را برای ۱۳-۱۲ سال بعنوان نخست‌وزیر در کنار خویش نگاه دارد که این دو برچسب را که حربه‌های بڑایی هستند در دست مخالفان برای کوبیدن رژیم بر پیشانی داشته باشد.

شرح حال نگار در این فصل راه را برای پذیرفتن این دو برچسب باز می‌گذارد بدون اینکه اشاره‌ای به موضوع بکند:

- هویدا شیفته «آندره ژید» و «مائده‌های زمینی» است. با دخترها بیشتر دوست است تا دل‌بسته و عادت دارد دل دوستان مرد را با هدیه بدست آورد. بعدها هم روابطش با لیلای روابط یک زن و شوهر نیست. - پدر بزرگش یک بهایی دو آتشی است. راجع به عقاید دینی پدر اشاره‌ای نمی‌شود. در حالی که مادر «شیعه» معرفی می‌شود. یک آشنایی مختصر با بافت اجتماعی - مذهبی ایران در اوایل قرن بیستم نشان می‌دهد که ازدواج فرزند یک بهایی متعصب با یک دختر شیعه محتمل نیست. علاوه بر این عباس میلانی به مسافرت‌های متعدد پدر هویدا در دوران اقامتش در سوریه و لبنان اشاره می‌کند و آنها را به فعالیت دیپلماسی ایران نسبت می‌دهد. سفیر به سفر می‌رود تا حکومت‌های محلی را به حمایت از ایران برانگیزد. این گفته بیشتر به شوخی شبیه است. این سفرها به احتمال زیاد بخشی از فعالیت تبلیغاتی منظم و شدید بهایی‌ها بوده است. چون دیپلماسی ایران در دوران قاجار خیلی ابتدایی‌تر از آن بود که سفیر پرتحرکی در خاورمیانه داشته باشد. سفرهای دیپلماتیک ایران در آن دوران به رفت و آمد بین دربار و سفارتخانه‌های روس و انگلیس در تهران محدود می‌شد.

در بخش ۳ و ۴ کتاب، عباس میلانی به شرح زندگانی هویدا در پاریس (در دوران جنگ) و بازگشت به ایران - خدمت نظام و وظیفه و استخدام در وزارت امور خارجه ایران - می‌پردازد.

تصویر بسیار ناخوشایندی است. هویدا با زندگی پر از فساد خویشاوندش در پاریس سرخوشانه در می‌آمیزد - بودجه سفارت را صرف پارتی‌های آنچنانی کردن و دلال محبت شدن برای اشغالگران نازی - عذری که میلانی برای توجیه می‌آورد اینست که حضرات بدین نحو زندگی چند یهودی ایرانی را نجات می‌دهند. ولی معلوم نیست این‌ها چند نفر بوده‌اند و چگونه نجات یافته‌اند.

در ایران هم هویدا برای استخدام در وزارت امور خارجه نامه‌ای نوکرمانه به کارگزینی می‌نویسد و شرح حال نگار، عذر می‌آورد که این نامه نشان دهنده راه و روشی است که دستگاه اداری ایران دنبال می‌کرده است.

غرض تطهیر آن دستگاه نیست. ولی بسیار کسان در همه زمان‌ها استخدام شدند و به مقام‌های بالا هم رسیدند بدون اینکه چابلوسی کنند، یا آنطور که میلانی می‌نویسد، همانند

هویدا در مورد درجه تحصیلی خود دروغ بگویند.

چند نکته ناروشن هم در این فصل هست:

۱ - میلانی عکس و نام جلال میری نامی را به عنوان عضو برجسته حزب توده و دوست نزدیک هویدا در کتاب گنجانده است. این شخص عضو برجسته حزب نبوده است و در هیچکدام از تاریخ‌های حزب و خاطره‌های مربوط به آن، ذکری از او در میان نیست.

۲ - در اولین سال‌های حکومت شاه نهضت نوگرایی اسلامی وجود نداشته است. میلانی بدون ذکر نام هیچکس و اشاره به هیچ نشریه و نوشته‌ای و یا مأخذی در صفحه ۸۴ کتاب به بخش‌هایی از روحانیون و روشنفکران مذهبی اشاره می‌کند که در آن سال‌ها در صدد تعبیر و تفسیر مدرنی از اسلام بوده‌اند. این پاراگراف را نمی‌توان با هیچ سریشمی به مطالب دیگر این بخش چسباند.

تلاش بی‌دلیل و بیهوده میلانی در تبرئه هویدا بیشتر زمانی به چشم می‌خورد که می‌خواهد او را از مشارکت در قاچاق پول، جواهر و احياناً مواد مخدر بین سویس و فرانسه در سال‌های بعد از جنگ میرا دارد. هویدا اگر هم در این دزدی شرکت نداشت، بدون تردید از وجود آن خبر داشت و سکوتش بعنوان تبانی و همدستی غیرقابل قبول است. چون او عضو سفارت ایران بود که رسماً به شرکت در این جرایم محکوم شده بود.

اینکه اگر هویدا در قاچاق و دزدی همدستی داشت، چرا هیچوقت ثروتمند نشد برای تبرئه او کافی نیست. چشم پوشیدن بر فساد و تشویق آن به منظور محبوب بودن و با همه دوست بودن، جرمی است در حد فاسد بودن.

میلانی در صفحه ۱۱۹ کتاب دچار اشتباه در تعبیر و تفسیر کاریکاتور توفیق شده است. کاریکاتور هویدا را در لباس مخصوص تشریفاتی و سلام نشان می‌دهد که دست در کمر یک زن نیمه لخت به حضور محضردار رفته است. هویدا می‌خواهد صیغه نخست‌وزیری را به عقد دائمی در آورد. ولی عباس میلانی این کاریکاتور را مرتبط کرده است با سال‌های «فعالیت سکسی» هویدا در اشتوتگارت که به نظر می‌رسد در تعبیر خود دچار سر درگمی شده است.

تلاش هویدا برای جلب روشنفکران مخالف حکومت - یعنی کسانی نظیر خلیل ملکی و جلال‌آل احمد - برای آن نبود که نیروها و افکار تازه‌ای وارد مکانیسم حکومتی شوند. تلاش هویدا در این زمینه که با موافقت و مشارکت ساواک صورت می‌گرفت به این دلایل بود:

- بکار گرفتن قدرت کاری و ذهنی روشنفکران مخالف در خدمت حکومت.

- فرو نشانیدن آتش هر نوع مخالفتی با حکومت.

- محروم کردن نیروهای جوان مخالف از هر نوع رهبری اندیشمند و پرتجربه.

این هدف‌ها بدست آمدند، چون بسیاری از روشنفکران چپ به راحتی خریداری شدند و در دستگاه حکومتی به کار پرداختند. بویژه در رادیو و تلویزیون و مطبوعات. ولی این پیوستگی به دستگاه هیچگاه از صمیم قلب نبود و «چپ‌های به راه راست هدایت شده» در هر فرصتی زیرکانه به حکومت ضربه می‌زدند که این خود داستانی است مفصل.

خلاصه آنکه نه هویدا در تلاش برای جذب نیروهای مخالف صمیمی بود و نه مخالفانی که به صف حاکمان پیوستند.

در فصل یازدهم کتاب، عباس میلانی می‌کوشد با نشان دادن عدم توافق هویدا با علم و نصیری او را از اتهام شرکت در اعمال ساواک و وزارت دربار مبرا دارد. طبیعی است که هر تلاشی در این زمینه فقط از ارزش کار نویسنده می‌کاهد: کسی نمی‌تواند بعنوان شخص اول قوه اجرائیه یک مملکت خود را بی‌تقصیر در همه کارهای خلاف قانون حکومتی بداند که خود دست کم در ظاهر مدیر و مسئول اصلی آن بوده است. هویدا اگر در این مخالفت کوچکترین صمیمیتی داشت می‌بایستی در اواخر دهه ۱۹۶۰ از کار کناره می‌گرفت. او هم از نظر اخلاق و هم از نظر حقوقی و قانونی بهمان اندازه نصیری مسئول و قایمی است که در آن سال‌ها رخ داده است.

شگفت‌انگیزترین استدلال میلانی برای تبرئه هویدا که ضرب‌المثل «عذر بدتر از گناه» را به خاطر می‌آورد آنجاست که از قول فرخ نجم‌آبادی و وزیر کابینه هویدا می‌گوید: «در آن سال‌ها ما می‌دانستیم که جایی در ایران شکنجه اعمال می‌شود و سکوت را انتخاب کردیم و به خاطر آن گناهکار هستیم، ولی، سکوت را انتخاب کردیم چون فکر می‌کردیم آنچه برای مملکت مان انجام می‌دهیم به این سکوت می‌ارزد. علیرغم آن سکوت بالقوه گناهکارانه من و همکارانم پیشینه‌ای داریم که به آن می‌بالیم.»

نتیجه «پیشینه‌ای» که نجم‌آبادی و همکارانش به آن می‌بالند همان وقایعی است که در سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۰ در ایران رخ داد.

عباس میلانی در مورد داریوش همایون و روزنامه آیندگان بحث مفصلی دارد که باز همه حقایق را در بر نمی‌گیرد و من چون از آغاز انتشار آیندگان تا ۳-۲ سال سردبیر سرویس خارجی این روزنامه بودم - در واقع معاون سردبیر روزنامه - در فرصتی دیگر چند و چون «ماجرای آیندگان» را نقل خواهم کرد.

در بخش سیزدهم کتاب هم عباس میلانی می‌کوشد ضمن مطرح کردن مسئله فساد در

حکومت، هویدا را بیگناه جلوه دهد. جواب تلاش‌های نویسنده تنها اینستکه هویدا با سکوت تأیید آمیزش در برابر افراد فاسد، با نگاه داشتن آنها در مقام‌های بالای حکومتی - رده‌هایی که شاه دخالت در انتخاب متصدیان آنها را کسر شأن خود می‌دانست - دست کم به اندازه این افراد فاسد گناهکار بوده است.

در صفحه ۲۶۸ میلانی نقل می‌کند که هویدا برای اجرای برنامه‌های اقتصادی شتابزده شاه در آغاز دهه ۱۹۷۰ رفع تنگناها را ضروری می‌داند و برای انجام این ضرورت سپردن کتترات‌های ساختمانی را به دو مقاطعه کار بقول خودش فاسد، ولی کاربر توصیه می‌کند. در همان زمان بسیاری از کسانی که مخالف «پیشرفت سرطانی» ایران بودند به این نکته‌ها هم توجه داشتند:

- ۱ - درآمد نفت یک درآمد ثابت نیست و می‌تواند بهمان شکل که بالا می‌رود پایین هم بیاید. بهمین جهت نمی‌توان برنامه‌های پنج یا ده ساله را بر مبنای «درآمد فعلی نفت» طرح‌ریزی کرد.
- ۲ - کشورهای عقب افتاده نظیر ایران که برای انجام طرح‌های عمرانی به وارد کردن همه «کالاها» - مواد اولیه، مواد ساخته شده و نیروی انسانی - احتیاج دارند باید این نکته را در نظر داشته باشند که بالا رفتن قیمت این «کالاها» پیامد قطعی افزایش قیمت نفت است و بدین ترتیب در صد بسیار بزرگی از افزایش درآمد نفت خود بخود خنثی می‌شود.

۲۶۱

ما در فرهنگ سیاسی مان «نوکر اجنبی» بودن را چنان یک امر طبیعی تلقی می‌کنیم که وقتی می‌گوییم «فلانی نوکر اجنبی نیست» مقصودمان به واقع اینستکه «فلانی هیچ گناهی ندارد و هیچ اشتباهی نکرده است و نمی‌کند».

عباس میلانی در صفحه ۲۷۰ کتابش وقتی ادعا می‌کند که شاه برخلاف نظر مخالفانش فرمانبردار بیگانگان نبود و از اوسط دهه شصت با استقلال عمل می‌کرده است، در واقع فراموش می‌کند که یک رهبر می‌تواند بسیار «مستقل»، «ضد بیگانه»، «فاسد»، «اشتباه کار» و «مخرب» باشد. تنها اشکال و گناه یک رهبر «فرمانبردار بیگانگان بودن» نیست.

ولی برای هویدا این گناه کافی بود که فرمانبردار سربراه شاه و همه کسانی بود که با اعمالشان سد راه یک پیشرفت طبیعی و ممکن شدند و در کشوری سبب یک انقلاب بنیان کن شدند که مهیا کردن شرایط برای بوجود آمدن یک محیط انقلابی کار آسانی نبود.

* کتاب خسرو معتضد با عنوان «هویدا، سیاستمدار پپ، عصا و گل ارکید» در دو جلد و در ۱۱۴ صفحه توسط انتشارات زرین در تهران چاپ شده است.

*** کتاب سمیده پاکروان با عنوان The Arrest of Hoveyda, Stories of Iranian Revolution